

نوروز فراتر از مرزها زنده است

سفره‌هایی با سین‌های گمشده



شهراد شکیبیا بازار تجریش را سبزه‌ها دوره کرده‌اند و بوی سمنوی عمه لیلایها را پر کرده. زنی زنبیل به دست سبزه‌ها را آهسته می‌چیند روی کیسه‌های پلاستیکی. دختر کوچکی تنگ بلورینی را با احتیاط در دست گرفته؛ با هر دو دست و از تمام هیاهوی بازار شب عید تنها همین ماهی است که در نی چشمان او می‌درخشد. ماهی کوچک قرمز اما از شتاب جمعیت هول کرده، با سرعت دور خودش می‌چرخد و انگار همین لحظه است که جستی بزند و بیفتد زیر دست و پا.

حتی اگر همه کوچها و خیابان‌های این شهر هم هنوز بوی عید نگرفته باشند، سرپل تجریش همان جایی است که تمام لحظه‌هایش بوی بهار و سفره هفت‌سین و سمنوی اغلا می‌دهد و هنوز مردانی هستند که پای دیگ‌های بزرگ ملاقه به دست، داد می‌زنند: «سمنو! ای سمنو... مال پای هفت‌سین سمنو...»

لیلا در ازدحام همین شلوغی‌هاست که تخم‌مرغ‌های رنگین را روی بساط دستفروشی رها می‌کند و به جایش بسته بسته سنجید می‌گذارد ته کیفش: «شد ۱۰ بسته، چقدر می‌شه؟»

کار هر سالش است به جای یک سفره، بساط ده‌ها سفره هفت‌سین را از همین بازاری که بوی بهار و اسپند و سمنو و سیر و سنجید می‌دهد، جمع می‌کند و می‌چیند ته چمدان و بعد می‌رود تا جغرافیای دیگری؛ آسوی مرزها.

از پانزده سال پیش که خانواده‌اش تهران را به مقصد یک کشور اروپایی ترک کردند، کارش همین است که سین‌های جا مانده سفره‌های آنها را جور کند و با چمدانی که بوی بهار به خود گرفته، پرواز کند تا آسمان شهرهایی که خانه‌ها و کوچ‌هایشان بوی نوروز نمی‌دهد و در هوایشان عطر اسپند تازه و بوی سماق و سمنو نمی‌پیچد؛ اما زیر سقف بعضی از خانه‌هایش دست‌هایی در جست‌وجوی سین‌های گمشده‌ای است که قرار است در آخرین لحظه‌های سال خورشیدی که می‌رود تا با آمدن بهار نو شود، سفره‌های نصفه و نیمه را تکمیل کند: «از وقتی که خانواده‌ام از ایران رفته‌اند، من فقط سه‌سال زمان تحویل سال نو ایران بودم و بعد از آن هر سال عید کنار آنها هستم و مأموریت خرید بخشی از وسایل هفت‌سین هم طبیعتاً من است که از ایران می‌روم. اوایل فقط برای خودشان می‌بردم؛ اما الان دوستان ایرانی دیگرشان هم سفارش‌هایشان را برای من می‌فرستند و با خود می‌برم. اوایل گمرک داستانی داشتیم بعضی از مواد هفت‌سین ما برای مأموران آنجا ناشناخته است و سوال برانگیز یاد هست که یک بار به خاطر سمنو ساعت‌ها در فرودگاه معطل شدم و می‌گفتند باید آزمایش برد و ببینند چیست!»

برای لیلای که تنها یازمانده یک خانواده هشت‌نفره در تهران است، تحویل سال نو در پایتختی که کوچ کوچ‌هاش برایش آشناست و حالا شکوفه‌های باشکوه‌اش روی ساختمانی درخت‌سایب نشسته‌اند در تنهایی صفایی ندارد و برای همین هم هست که حالا دیگر هفته‌های آخر اسفند هر سال مسافر است: «دوری از خانواده شب سال نو برای ما و مخصوصاً هفت‌سین و نوروز ایرانی، انگار می‌آورد. ما خانواده به هم پیوسته‌ای هستیم اما به دلیل شرایط خانوادگی همسرم خودم امکان مهاجرت و زندگی نزدیک خانواده‌ام را ندارم و تمام سال را زندگی می‌کنم به امید دیدار چند هفته‌ای همین نوروز...»

نوروز و آداب و رسوم باستانی‌اش بخش جدانشدنی از فرهنگ ایرانی است و ایرانی‌ها هر جا که باشند، نوروز را با شکوهی هر چه تمام‌تر جشن می‌گیرند. سفره‌های هفت‌سین‌شان برپاست و هوای خانه‌هایشان بوی تازگی سبزه‌های نورس، بوی رویش می‌دهد: «تقریباً اکثریت ایرانی‌هایی که خارج از ایران زندگی می‌کنند و من می‌شناسم سبزه سال نو را سبزی می‌کنند. بین همه سنت‌های نوروزی و آداب وابسته به سفره هفت‌سین، این بخش سبزه‌گذاشتن انگار فراموش نشدنی است و یک بار معنایی و تعلق عاطفی برای همه ما دارد، حالا هر جا که باشیم؛ اما به هر حال خارج از ایران خیلی وقت‌ها امکان چیدن یک هفت‌سین کامل نیست اما اکثریت‌شان با همان وسایلی که دارند ولو ناقص هم که شده، هفت‌سین‌شان را می‌چینند.»

لیلا سفارش‌های هفت‌سینش را جمع می‌کند توی ساک کوچکی و چند بسته از همان

سکه‌های قدیم که رویشان نوشته «مبارک باد» را جدا می‌کند و بعد گم می‌شود در ازدحام بازاری که این روزها خیلی از آدم‌های تماشاگران خسته‌ای هستند که حتی در روزهای آخر سال هم برای خرید سبب عید، اه در بساط ندارند. آنها که تنها گاه مقابل بساط دستفروشان از آن فروش می‌ایستند، دستفروشانی که نقل‌های رنگی و پول نو می‌فروشند و حوض‌های آبی کوچک. شبیه حوض‌های همان خانه‌هایی که حالا دیگر در حافظه تهران خاکستری، خاطر‌های دورند.

هم شیرین هم غمگین

در جغرافیای ایران اگر زمان تحویل سال به نیمه شب و اول صبح بیفتد، خیلی‌ها در خوابند و زحمت بیدارشدن به خودشان نمی‌دهند حتی اگر بقیه بگویند: «اگر زمان تحویل سال خواب باشی، کل سال در خواب می‌مانی!» اما در لندن جایی که میترا و خانواده‌اش زندگی می‌کنند، زمان تحویل سال خیلی از ایرانی‌ها بیدارند، هر ساعتی که باشد با لباس‌های سال نو و رعایت تمام تشریفات آشنای هفت‌سین و نوروز ایرانی، انگار که این دوری رعایت همه تشریفات را برای‌شان سختگیرانه‌تر کرده باشد: «در لندن ایرانی‌ها زیاد هستند و جامعه مشکلی دارند. در خانواده ما چون از ایران دور هستیم و بچه‌های ما تجربه عید در ایران را نداشته‌اند در این زمینه خیلی سختگیریم. این اولویت مهمی است که این فرهنگ و آداب و رسوم را به بچه‌هایمان منتقل کنیم و به همین دلیل من این‌جا تمام مراحل چیدن هفت‌سین و دلایل انتخاب سین‌ها و حتی سبزه سبز کردن را هر سال با مشارکت اعضای خانواده انجام می‌دهم که این فاصله باعث فاصله گرفتن آنها از این جشن باستانی و ایرانی نشود.»

با همه سختگیری‌های «میترا» و علاقه فرزندانش به جشن نوروز ایرانی اما خودش می‌گوید تأثیر سبک زندگی خارج از ایران به‌گونه‌ای بوده که تا سال‌ها جشن کریسمس برای فرزندانش جذاب‌تر از عید نوروز بوده به‌ویژه در دوران کودکی و هنوز که هنوز است هم آنها کریسمس را بیشتر عید خودشان می‌دانند تا نوروز: «ما سعی می‌کردیم ماجرای عمو نوروز را به موازات قصه بابانوئل برای بچه‌ها بیان کنیم اما کار سختی بود البته الان که بزرگتر شدند، ارتباط بیشتری با مراسم نوروز می‌گیرند به‌ویژه این که

ما هر سال هم‌زمان با نوروز جشنی می‌گیریم و دوستانشان را دعوت می‌کنیم و اشتیاق دوستان غیرایرانی آنها برای این مراسم باعث شده، بچه‌های ما هم بیشتر به اهمیت این موضوع توجه کنند.»

برگزاری نوروز در کشورهایی که پذیرای تعداد زیادی از مهاجران ایرانی هستند هم از نظر دسترسی به انواع غذاها و مواد مورد نیاز شب عید آسان‌تر است و هم از نظر حال و احوال سال نوی دلپذیرتر. اگر شرایط کاری اجازه دهد دیدن و بازدیدها هم چند روزی به راه است اما این برای همه ممکن نمی‌شود، چرا که عملاً زمان تحویل سال و تعطیلات نوروزی ایران هم‌زمان با روزهای کاری اکثریت آنها در خارج از مرزهاست.

یکی از آنها «پهرنوش» است ساکن لندن که می‌گوید: «من تقریباً هر سال زمان تحویل سال سرکارم هستم. برای افرادی که در مجموعه‌های ایرانی کار می‌کنند، شرایط بهتر است چون آنها اغلب یکی دو روز تعطیل هستند اما برای مثال من که در مجموعه‌های خارجی کار می‌کنم، نهایتاً ممکن است بتوانیم یک روز مرخصی داشته باشیم. من اغلب تنها کاری که می‌کنم این است که یک هفت‌سین ایرانی در محل کارم می‌چینم اما عملاً به دلیل این که تنها هستم، مراسمی به آن معنا ندارم؛ شده که گاهی دلتنگ شوم اما اگر در دلتنگی بیشتر در سال‌های اول ورود به این‌جا بوده و بعد از چهارسال دوستان ایرانی پیدا کردم که بخشی از این احساس دلتنگی با حضور آنها کم‌رنگ شده است. کسانی که خانوادگی مهاجرت می‌کنند خیلی شرایط متفاوتی دارند برای ما که تنها هستیم نوروز شاید یک غم پنهانی دارد و دوری را یاد ما می‌آورد.»

به گفته او عید مهم‌ترین زمانی است که خیلی از ایرانی‌ها، ایران را بیشتر از هر زمان دیگری به یاد می‌آورند: «ممکن است که در همه روزهای سال آدم این قدر به مسأله این که زمانی مهاجرت کرده به‌گونه‌ای بوده که تا سال‌ها جشن کریسمس به‌هرحال عید همه اینها را برای آدم دوره می‌کند و برای من و خیلی از دوستانم این تجربه مشترکی است که بیشترین احساس دلتنگی را در این زمان داریم چون به‌هرحال در کشوری زندگی می‌کنیم که حال و هوای عید را ندارد. من خیلی وقت‌ها سعی می‌کنم با دیدن عکس‌هایی که دوستانم در شبکه‌های اجتماعی می‌گذارند در حال و هوای

بازارهای شب عید ایران و تهران شریک شوم اما زمان‌هایی هم هست که تماشای همین عکس‌ها دلتنگ‌ام را بیشتر می‌کند. سعی می‌کنم به روی خودم نیاروم و این شرایط را به‌عنوان چالشی برای زندگی جدیدم بپذیرم، اما واقعیت این است که این حس و حال و این احساس غم ولو پنهانی در من هست.»

این دلتنگی پیدا و پنهان همان چیزی است که بیشتر مهاجرانی که تنها هستند، در روایت‌ها و حرف‌های‌شان از تجربه حس و حال نوروز خارج از کشور به آن اشاره می‌کنند. بعضی‌ها با حضور در جشن‌های عمومی تر محافل ایرانی راهی برای مواجهه با این‌انده یافته‌اند و بعضی‌ها متوسل شده‌اند به شبکه‌های اجتماعی و تفرزادهای تماس آنلاین ویدیویی. دوربین‌ها و موبایل برایشان در چنین حال و احوالی معجز می‌کند؛ مثلاً «الله» هر سال زمان سال تحویل هر جا که باشد موبایلش را روشن می‌کند و به‌عنوان یک عضو خانواده از راه دور سفره هفت‌سینی که در تهران برپا شده می‌نشیند. خودش می‌گوید: بعد از ۱۰ سال مهاجرت به مجارستان این احساس دیگر احساس دلتنگی نمی‌کنند، اما من اگر در تمام مواقع سال چنین احساسی نداشته باشم حتماً در زمان نوروز و سال تحویل احساس غربت می‌کنم. الان چند سالی است که از طریق تلفن و تبلت مجازی شم که شده سفره هفت‌سینم حاضر و همین قدر هم خیلی به من کمک کرده که بتوانم احساس بهتری در لحظه تحویل‌سال داشته باشم.»

امکاناتی مثل ویدیوی زنده و آنلاین و همچنین چت‌های صوتی برای آنها که دورند، در همین مناسبت‌ها مانند نوروز که آدم‌ها را بیشتر به یاد فاصله‌های می‌اندازد، داخل ایران هم حس و حال مشابهی ایجاد می‌کند. چه بسبب سبب پدران و مادرانی که حالا خودشان را به تصویر و خنده‌های از راه دور بچه‌های‌شان عادت داده‌اند و همین تماس‌های ویدیویی داخوشی برای پر کردن این فاصله‌هاست.

برای شمار دیگری از ایرانی‌ها که حالا به زندگی و گذر عمر جایی خارج از مرزهای کشور عادت کرده‌اند، جشن‌ها و مراسم سالانه که با کمک

عید روز یکشنبه افتاده بود و با چند نفر از دوستان ایرانی‌ام لحظه تحویل سال را با هم جشن گرفتیم. من فکر می‌کنم حس و حال نوروز بسته به این که به کجای جهان مهاجرت می‌کنید، می‌تواند خیلی متفاوت باشد.»

این همان نکته‌ای است که علی، ساکن استرالیا هم به آن اشاره می‌کند، به‌ویژه در کشوری که او در آن ساکن است به دلیل قرار گرفتن در نیمکره دیگری از زمین، فصل‌ها معکوس ایران هستند: «وقتی در ایران بهار است، ما این‌جا فصل پاییز را می‌گذرانیم و این خودش نخستین دلیل است برای این که آدم حس و حال نوروز را درک نکند. البته جمع دوستانه‌ای داریم و سعی می‌کنیم با یک دورهمی ساده هم که شده، جشن کوچکی بگیریم، اما واقعیت این است که من خودم پس از مهاجرت هم به نوعی عید نوروز را از دست دادم و هم احساس تعلقی به کریسمس نمی‌کنم؛ انگار مبدایی برای شروع یک‌سال جدید ندارم و همه چیز همین‌طور پیوسته می‌گذرد و با شرایط کشوری که من در آن زندگی می‌کنم باز زمان سال نوی میلادی به دلیل حال و هوایی که در خیابان‌ها و فضاهای عمومی حاکم است، بیشتر احساس جشن سال نو می‌کنم اما اول فروردین و نوروز حالا بعد از سال‌ها مهاجرت برام شبیه یک روز عادی اما نوستالژیک است، بیشتر لحنی است برای یادآوری خاطرات کودکی و نه بیشتر.»

فرستی برای معرفی: این ما هستیم!

نوروز با همه جذابیت‌ها و آداب و رسوم منحصر به فردش که حالا چند سالی است در فهرست میراث جهانی یونسکو جای گرفته، خارج از مرزهای ایران برای شماری از ایرانیان فرستی است برای این که بخشی از آداب و رسوم و فرهنگ ایرانی را به دیگران معرفی کند و تصویری از امید و رویش را همان‌طور که بخشی از فلسفه نوروز است به جای جنگ و ترو و خشونت به جهان ارایه دهد و بگوید: «این ما هستیم...» اگر چه در شهرها و کشورهایی که جمعیت محدودی از ایرانیان در آنها زندگی می‌کنند، از جشن‌ها و گردهمایی‌های بزرگ به مناسبت نوروز خبری نیست و تحویل سال نو عمدتاً با دورهمی‌های کوچک خانگی جشن گرفته می‌شود اما بخشی از این برنامه‌ها در کشورهایی مثل کانادا و آمریکا با حضور اسپانسرهای بزرگی از دانشجویان مقیم پاریس درباره آن به «شهروند» می‌گویند: «لینکه نوروز خارج از ایران چه حس و حال آدم ایجاد می‌کند، تحت تأثیر عوامل مختلفی است. یکی از مهم‌ترین آنها کشور و شهری است که هر فردی در آن زندگی می‌کند. در پاریس ایرانی‌های زیادی حضور دارند، بنابراین برای جمع کردن آنها و برگزاری مراسم مختلف شرایط فراهم‌تر است؛ به‌طور مثال هر سال در پاریس جایی کوچک با هماهنگی نهادهای مربوط برای برگزاری چهارشنبه‌سوری در نظر گرفته شده است هر سال هم روبروی برج ایفل کسانی که نوروز را جشن می‌گیرند با هر ملیتی مراسم مخصوص دارند. جمعیت زیادی هم حضور پیدا می‌کنند. شاید تفاوت عمده مراسم نوروز ایران و خارج از ایران این باشد که چیزی به اسم عیدپدنی کمتر باشد. در شهری مثل پاریس تعداد مراکز موسسات فرهنگی و حتی بازارچه‌هایی که برای فروش محصولات نوروزی برگزار می‌شود، کار مهاجران ایرانی را برای خرید لوازم سفره هفت‌سین‌شان آسان کرده اما درباره برخی از اقلام هفت‌سین دوست‌داشتنی، مثل سنجید و سمنو یک راه این است که ایرانیان مثلاً سمنو یا سنجید را طوری نگهداری می‌کنند که سال بعد هم برای استفاده پای سفره به کارشان بیاید و جای هیچ سینی در سفره‌شان خالی نباشد.

به گفته نگار، برای دانشجویان و کسانی که کار می‌کنند، نوروز می‌تواند یک روز کاری یا یک روز درسی باشد، مثل خیلی دیگر از روزهای سال: «البته می‌توان مرخصی گرفت یا این که غیبت موجه داشت یعنی یک دانشجوی می‌تواند به خاطر نوروز غیبت خودش را موجه کند اما این موضوع معمولیت‌شان است. شاید برخی از مراکز آموزشی این را نپذیرند یا به‌طور مثال امسال عید روز دوشنبه است و از ماه‌ها قبل به ما اعلام شده است که به‌خاطر تغییرات به کسی تا سه ماه مرخصی داده نمی‌شود، بنابراین من عید امسال را در محل کارم حضور دارم و در کنار همکاران فرانسوی و بریتانیایی باید سال نو را تحویل کنم و قطعاً حس و حالش خیلی تغییر می‌کند تا سال گذشته که

